

کليلة و دمنه

ابوالحسن عبدالله بن مقفع

به كوشش : زهرا قدسی



Info@Paykefarhang.com
www.Paykefarhang.com

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور : کلیه و دمنه / ابوالحسن عبدالله بن مقفع: اقتباس کننده زهرا قدسی.
مشخصات نشر : تهران : پیک فرهنگ ، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ۳۶۰ ص.
شابک : 978-964-8279-53-5
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتاب حاضر برداشتی آزاد از کلیله و دمنه است.
موضوع : نثر فارسی — قرن ۱۴.
شناسه افزوده : ابن مقفع، عبدالله بن داویه، ۶۱۰۶ - ۶۱۴۵ ق.
شناسه افزوده : نصرالله منشی، نصرالله بن محمد، قرن ۶ ق.، مترجم.
رده بندی کنگره : PIRAI۷۴/۵۵۵۷/۵۸ ۱۳۸۶
رده بندی دیویی : ۸/۵۸/۸۶۳
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۰۷۶۶



انتشارات پیک فرهنگ

تهران : انقلاب ، خیابان فخررازی - وحید نظری ، شماره ۱۹۲

تلفن ۶۶۴۰۹۳۲۵ - ۶۶۴۱۰۰۲ - ۶۶۴۱۰۰۸۶ نمابر

کلیله و دمنه با معنی شیوای فارسی

ابوالحسن عبدالله بن مقفع

- | | |
|----------------------------------|--------------|
| • زهرا قدسی | • به کوشش |
| • واحد رایانه پیک فرهنگ ۶۶۹۶۳۲۵۹ | • حروف نگاری |
| • ارین میرزایی | • طرح جلد |
| • اول ، ۱۳۸۷ | • نوبت چاپ |
| • چاپ و انتشارات پیک فرهنگ | • چاپ |
| • ۳۰۰۰ نسخه | • تیراژ |

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۲۷۹-۵۳-۵

ISBN: 978-964-8279-53-5



۴۸۰۰۴

۱۴۱۶

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۳	دیباچه مترجم
۲۳	افتتاح کتاب
۳۱	تمهید بزرجمهر
۳۲	- حکایت مردی که گنج یافت
۳۲	- حکایت مردی که می‌خواست عربی حرف بزند
۳۷	باب برزویه طیب
۳۹	- حکایت مردی که یک خانه عود داشت
۴۰	- حکایت دزد و صاحبخانه
۴۳	- حکایت بازرگان و جواهر
۴۴	- حکایت سگی که استخوان داشت
۴۷	- حکایت مردی که از پیش شتر مست گریخت
۴۹	باب شیر و گاو
۴۹	- حکایت بازرگان و فرزندان
۵۲	- حکایت بوزینه و درودگر
۶۰	- حکایت رویاه و طبل
۶۳	- حکایت زاهد و لباس گرانبها
۶۸	- حکایت زاغ و مار
۶۹	حکایت خرچنگ و ماهی خوار
۷۲	- حکایت خرگوش و شیر
۷۷	- حکایت ماهی‌ها و آبگیر

۸۸	- حکایت زاغ و گرگ و شغال
۹۲	- حکایت طیطوی و کیل دریا
۹۲	- حکایت مرغابی و لاک پشت
۹۷	- حکایت بوزینه‌ها و کرم شب تاب
۹۸	- حکایت دو شریک
۹۹	- حکایت مار و قورباغه
۱۰۱	- حکایت بازرگان و امین
۱۰۵	باب تفحص در کار دمنه
۱۱۲	- حکایت زن بازرگان و نقاش
۱۱۸	- حکایت طیب ماهر و مدعی
۱۲۳	- حکایت مرزبان و زن او با بازدار
۱۲۷	باب کبوتر طوقی
۱۲۷	- حکایت زاغ و صیّاد
۱۳۷	- حکایت مهمان و صاحبخانه
۱۳۷	- حکایت آهو و صیّاد
۱۵۳	باب جغد و زاغ
۱۵۳	- حکایت پرنده‌ها که می‌خواستند جغد را رهبر کنند
۱۶۰	- حکایت پرنده‌ها و جفدها
۱۶۱	- حکایت فیل‌ها و خرگوش
۱۶۴	- حکایت گربه روزه‌دار
۱۶۷	- حکایت زاهد و دزد
۱۷۰	- حکایت بازرگان و زن جوان
۱۷۱	- حکایت زاهد و گاو و دیو
۱۷۲	- حکایت درودگر و زن زیبا
۱۷۴	- حکایت زاهد مستجاب الدعوه
۱۷۸	- حکایت مار پیر

۱۸۵	باب بوزینه و لاک پشت
۱۸۵	- حکایت بوزینه و لاک پشت
۱۹۳	- حکایت شیر گر
۱۹۷	باب زاهد و راسو
۱۹۸	- حکایت زاهد و زن زیبا
۱۹۹	- حکایت مرد پارسا و بازرگان
۲۰۱	باب موش و گربه
۲۰۲	- حکایت موش و گربه
۲۰۹	باب پادشاه و چکاوک
۲۱۰	- حکایت پادشاه و چکاوک
۲۲۱	باب شیر و شغال
۲۲۴	- حکایت شیر و شغال
۲۳۹	باب تیرانداز و ماده شیر
۲۴۰	- حکایت تیرانداز و ماده شیر
۲۴۳	باب زاهد و مهمان او
۲۴۳	- حکایت زاهد و مهمان او
۲۴۵	- حکایت زاغی که آرزوی راه رفتن کبک داشت
۲۴۷	باب پادشاه و براهمه
۲۴۹	- حکایت بلار و براهمه
۲۶۳	- حکایت دو کبوتر
۲۷۵	باب زرگر و سیاح
۲۷۷	- حکایت زرگر و گردشگر
۲۸۱	باب شاهزاده و یارانش
۲۸۱	- حکایت شاهزاده و یارانش
۲۸۹	خاتمه کتاب

مقدمه

حمد و سپاس بی پایان مخصوص خداست که ما بندگان را در چند مرحله از بی‌ارزشترین ولی پاکترین اشیاء خلقت آفرید، از خاک. اگر ما هر روز هزاران بار به سجده بیفتیم نمی‌توانیم ذره‌ای از الطاف او را سپاس گوئیم چون نعمتهای بی‌شماری را به ما بخشیده است موهبت‌هایی چون سر، دست، پا یا تک‌تک سلولها، طبیعت، جانوران و همه چیزهایی که تداوم حیات ما وابسته به ذات آنهاست.

من امروز به خاطر می‌آورد که چیزی که شاید همه را نشناسم خدا را شکر می‌کنم که یکی از آنها قدرت خواندن و نوشتن و درک مفاهیم است، که بر من اراده کرده است که به کمک همین نیروها توانستم یکی از قدیمی‌ترین کتب و شاید ارزشمندترین سند و یا گنجینه تجربه‌ها و پیام‌ها را بخوانم نه یک بار که چند بار، تا پی به محتوای ارزشمند آن ببرم.

مطالب این کتاب آنقدر پربار و در عین حال سنگین است، که دلم نیامد نتیجه کوشش‌م را از دیگران دریغ کنم. متن حاضر نه یک ترجمه از کتاب کلیله و دمنه، بلکه تجربه‌ایست که من از خواندن آن پیدا کردم.

مطالبی که در پیش دارید برداشتی آزاد است که به دور از تاکید و تقید به فنون و صنایع ادبی نوشته شده تا برای همه، روان و قابل فهم باشد. من تنها خواستم که این متن را به زبان فارسی امروز نزدیک کنم تا شاید همگان، حتی افرادی در سطوح پائین تحصیلات از مطالب پر بار این کتاب بهره ببرند.

ترجمه عربی به فارسی این کتاب آنقدر شیوا و موزون است و در آن از کلمات متنوعی استفاده شده که من پس از مدتی کلنجار با خود، جسارت نوشتن برداشت خویش را با کلماتی که شاید به آن زیبایی و شیوایی نباشند پیدا کردم. کلمات من گرچه زیبا نیستند اما برای ایران امروز هستند که همه بتوانند آن را بفهمند. دوست داشتم برای درک مفاهیم پر بار این کتاب نیازی به تحصیلات عالی و استاد و کلاس درس نباشد و هر کس بتواند در خانه‌اش نمونه‌ای از آن را داشته باشد. چون آنقدر سودمند است که به درد اغلب اقشار جامعه می‌خورد و می‌تواند با داستانهایی نغز و شیرینش رهنمودهای خوبی داشته باشد.

این کتاب را به عشق پدرم که خود ادیبی است توانمند نوشتم و آنرا به تمام پدران مهربان و فداکار و به همسر خوب و مهربانم که مشفقانه در کنارم ایستاد و همراهی‌ام کرد تقدیم می‌کنم.

تقدیم به پدرم که خود استاد است در کنج صمیمی خانه ما که به دلیل مشغله فراوان هیچ‌گاه فرصت نوشتن برای دیگران را نیافته است و شاید همیشه دوست داشته که بنویسد. با تقدیم این کتاب امیدوارم بتوانم گوشه کوچکی از زحمات وی را جبران کنم. از خداوند متعال خواستار عمر با عزت برای ایشان و تمام پدرهای دنیا هستم.

زهره قدسی

یا حق

سپاس و ستایش مخصوص خداوند است که نشانه‌های قدرت‌ش در چهره روز روشن تابان است و نور حکمتش در دل شب تار درخشان؛ بخشنده‌ای که تار عنکبوت را سدی کرد تا حافظ دوستان شود، جباری که نیش پشه را وسیله‌ای برای اجرای خشم و قهرش به دشمنان گرداند. در سرشت و آفرینش موجودات و مخلوقات نیازمند به همکار یا وزیر و مشاور و پشتیبان نشد؛ چیزهای نو و عجیب را در دنیای فانی به وجود آورد و انسان را به واسطه قوه کلام و سخن و نیروی عقل از حیوانات دیگر جدا ساخت و برای ارشاد و راهنمایی آنها رسولانی فرستاد تا مردم را از ظلمت جهل و گمراهی نفس نجات دهند و جهان را با نور علم و معرفت زینت کنند که آخرین آنها در نبوت و پیامبری و اولین آنها در مقام - آسمان حق و آفتاب صدق، سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن مناف عربی، صلی الله علیه و علی عترته الطاهرین - را برای عزت دادن بیشتر به مقام نبوت و خاتمه دادن به رسالت انتخاب کرد و او را با معجزات ظاهر و دلایل واضح مخصوص گرداند تا با نرمی و ملایمت مردم را به اسلام دعوت کند، و سپس با اظهار آیات دستور داد تا دشمنی گناهکاران و سرپیچی و نافرمانی کفار ظاهر شد و برای خردمندان و دانایان معلوم شد که به دالتهای عقلی و معجزات حسی اکتفا نکنند.

سپس آیات جهاد نازل شد و لزوم مجاهده هم از لحاظ شرع و هم از راه عقل ثابت شد و پیامبر نیز اراده کرد و انصار و یاران حق را به راه راست هدایت کرد و توفیق یاری کرد تا به قلع و قمع کردن کفار روی آوردند و زمین را از خُبث شرک آنها پاک کردند و دین حق را به اطراف و اکناف جهان رساندند و حق را مرکز خود قرار دادند.

فحمداً ثُمَّ حمداً ثُمَّ حمداً	لَمَنْ يَعْطِي إِذَا شَكَرَ الْمَزَايَا
و تَبْلِيغاً تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ	يَشْرَبُ فِي الْعِشَاءِ وَالْغَدَايَا
سَلامٌ مَشُوقٌ يَهْدِي إِلَيْهِ	مَنْ الْمَدْحِ الْكَرَامِ وَالصَّفَايَا

{یعنی: پس ستایش می‌کنم که چون شکر کرده شود زیادتراً عطا می‌کند. صبحگاهان و شامگاهان درود خود را ابلاغ می‌کنم بر کسی که در شهر یثرب

(مدینه) مدفون است سلام آرزومندی که بسوی او مدحهای پسندیده و خالص تقدیم می‌دارد.}

درود و سلام و صلوات خداوند تقدیم به ذات معظم و روح مقدس مصطفی (ص) و اهل بیت و اصحاب و یاران و پیروان او باد.

اِنَّ اللهَ ملائکته یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا ایها الذّین آمنوا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تسلیماً {یعنی: خدای متعال و ملائکه و فرشتگان او درود می‌فرستند بر نبی اکرم، ای کسانی که به خدا و رسول او ایمان آورده‌اید درود و سلام بی پایان بر او بفرستید.}

زیرا می‌بایست که این دین جاودان بماند و حکومت این امت به همه دنیا برسد و صدق این خبر که یکی از معجزات باقی است بر جهانیان معلوم شود. پیامبر (ص) می‌فرماید: "رَوِّیْتُ لَی الْأَرْضُ فَارِیْتَ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا وَ سَبَّیْلُ مَلْکُ أُمَّتِی مَا زَوَى لَی مِنْهَا خَلْفاً"

{یعنی: تمام زمین برای من در گوشه‌ای جمع شد و سپس مشرقها و مغربهای آن به چشم من آورده شد، و زود باشد که پادشاهی امت من به تمامی آن جایها که از برای من در نور دیده شد برسد.}

دست جانشینان حضرت محمد مصطفی (ص) برای امر و نهی و انجام امور براساس احکام و دستورات باز شد و خداوند فرمان مطلقش را ارزانی داشت و پیروی کردن از آنها را به اطاعت خود و رسولش ملحق کرد. خداوند می‌فرماید: "یا ایها الذّین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اولِی الامر مِنْکُمْ".

{یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسولش پیروی نمایید و دستورات اولیاء امر خود را اجرا کنید که مراد ائمه ظاهرین هستند.}

چرا که اجرای احکام دین و بیان راه و رسم حق بدون حکومت پادشاه دین‌دار صورت نمی‌گیرد. اشاره حضرت نبوت بر این معنی است که "الذّین و المَلْکُ توأمان". {یعنی: پادشاهی و دین همراه هم هستند} حقیقتاً باید دانست که پادشاهان اسلام مانند سایه آفریدگار هستند که زمین با نور عدل آنها روشن می‌شود و آبادانی جهان و سازش میان عقاید مختلف ملوک به هیبت و شوکت آنها وابسته است.

به هیچ عنوان شیرینی و حلاوت عبادت آن اثر را ندارد که مهابت و ترس از شمشیر دارد. اگر این مصلحت بدین شکل رعایت نشود نظام کارها از بین می‌رود و بین امت اختلاف پیدا می‌شود. همان طور که عادت مردم این است که هر کس با رأی و نظر خود در امور مهم اسلام دخالت می‌کرد، اصول شرعی و قوانین دینی مختل می‌شد.

عثمان بن مناف می‌گوید: "ما یزعُ اللهُ بالسلطان اکثرُ مما یزعُ بالقرآن".
 {یعنی: آنچه خدای متعال به واسطه شمشیر باز می‌دارد (مردم را از کارهای زشت باز می‌دارد)، بیشتر از آن است که به سبب قرآن باز می‌دارد. حاصل معنی آن است که مردم آن اندازه که از مجازات و قدرت پادشاه می‌ترسند از قرآن و موعظه نمی‌ترسند.}

این معنی بزرگ از قرآن اقتباس شده است «لَا تَنْتُمْ أَشَدَّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»

{یعنی: هر آینه ترس و بیم شما در دل‌های آنها سخت تر است از بیم و ترس خدا، این بدین سبب است که آنها قومی هستند که در نمی‌یابند} سوره حشر / آیه ۱۳

چون نادان جز با عذاب دنیوی دست از گناه و معصیت بر نمی‌دارد و کمال عظمت خداوند را نمی‌شناسد.

نزد آن کش نه خرد نه هم‌خوابه است شیر بیشه، چو شیر گرمابه است آن کس که به علم پناه می‌برد تا به حقیقت پی ببرد به محض شناخت و معرفت آن، چنان شکوهی در قلب او پیدا می‌شود که حتی وهم و خیال هم نهایت آن را درک نمی‌کند و ذهن و فکر هم به عمق آن نمی‌تواند برسد.

قول تعالی: "إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ"

{یعنی: از بندگان خدا تنها دانشمندان از او می‌ترسند.}

با این مقدمات روشن می‌شود که حکومت بدون دین درست نیست و دین نیز بدون پادشاهی و حکومت تباه می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: "لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ"

{یعنی: بدرستی که رسولان خویش را با حجت‌های هویدا و با ایشان کتاب و

ترازو را فرو فرستادیم تا مردمان قیام کنند به انصاف و راستی، و آهن را فرو فرستادیم که در آن زور و دلیری سختست و در آن منافی است برای مردمان. { حدید / ۲۵

قبل از فکر و اندیشه در این آیات به نظر بعید می‌رسد که این آیه‌های نظم داشته باشند زیرا کتاب و ترازو و آهن با هم تناسبی ندارند، اما بعد از تأمل، غبار شک و شبهه کنار می‌رود و معلوم می‌شود که این الفاظ با همدیگر مناسبت دارند و هر کلمه اعجاز فراوانی دارد. چون بیان دین و احکام آن با کتاب ممکن می‌شود، برقراری عدل و انصاف هم با ترازو و اجرای آنها هم با شمشیر میسر می‌شود.

اینک که مشخص شد که مصالح دین بدون شکوه پادشاهان دین دار ممکن نیست و از بین بردن آتش فتنه نیز بدون ترس از شمشیر دشوار و غیرممکن است، لزوم اطاعت از ملوک هم مشخص می‌شود چراکه فواید دین و دنیا وابسته به آن است، همچنین روشن می‌شود که هرکس که دین او پاکر و عقیده‌اش خالص‌تر است در بزرگداشت ملوک و اطاعت فرمان آنها تلاش بیشتری می‌کند و پیروی از نظرات آنها را از ارکان دین می‌شمرد و ظاهر و باطن خود را در خدمت آنان به کار می‌گیرد.

بی شک باید دانست اگر کسی با امام و رهبر خود مخالفتی داشته باشد و کم و بیش خیانتی را روا بداند، خلل آن هم به احکام دین می‌رسد و هم خاص و عام به رنج و سختی می‌افتند.

این مقدار از فضایل حکومتی که تابع دین است بیان کردیم اینک به اختصار شمه‌ای از محاسن عدل که برای پادشاهان گرانبهارترین زیور و موهبت است نیز بیان کنیم. خداوند فرمود: "یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْکُم بَیْن النَّاسِ بِالْحَقِّ".

{ یعنی ای داوود ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم و بایستی از روی عدل و انصاف بین مردم حکومت و قضاوت کنی. }

خداوند داوود علیه السلام را با مقام نبوت برای هدایت و راهنمایی انتخاب نمود برای اینکه در رفتار انبیا چیزی جز نیکوکاری و کم‌آزاری صورت نگیرد.

اما طراوت خلافت به عدل و انصاف وابسته است در روایتها آمده است که یکی از منکران نبوت این آیه را شیند که " اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَ اِتِّاءِ ذِی

القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلكم تذكرون"
 {یعنی: به درستی که خداوند متعال به عدل و داد و رسیدگی به
 خویشاوندان و نزدیکان کمک به آنها دستور می‌دهد و از فحشا و کارهای ناپسند
 و ظلم اندرز می‌دهد شاید متذکر و آماده شوید.}

پس از شنیدن این آیه متحیر شد و گفت: در این جمله هر چه در دنیا برای
 آبادانی عالم بکار می‌آید و عموم مردم در مورد سیاست و رفتار با خانواده و اقوام به
 آن نیاز دارند و مثلاً کارهای دهقانی هم بدون آن ممکن نباشد آمده است.
 کدام معجزه از این بالاتر که اگر بنده‌ای می‌خواست این معانی را در عباراتی
 جمع کند باید از کاغذ بسیاری استفاده می‌کرد و حق مطلب هم به این شکل ادا
 نمی‌شد. پس با همین آیه او در دم ایمان آورد و در دین نیز مقام و منزلت شریفی
 پیدا کرد.

واضح است که این آیه و این فرمان بیانگر ادامه دادن سه خصلت پسندیده و
 دوری از سه کار نکوهیده و زشت است و نیازی به تبیین و توضیح ندارد.
 در ترجمه سخنان اردشیر بابک آورده‌اند: "لا مُلْكَ إِلَّا بِالرَّجَالِ و لَارِجَالِ إِلَّا
 بِالْمَالِ و لَامَالٍ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ و لَاعِمَارَةٍ إِلَّا بِالْعَدْلِ و السِّيَاسَةِ"

{معنی این جمله این است که ملک بدون مرد ضبط نمی‌شود و مرد بدون
 مال استوار نمی‌شود، مال بدون عمارت بدست نمی‌آید و عمارت بدون عدل و
 سیاست ممکن نیست.}

براساس این سخن می‌شود فهمید که آلت و ابزار جهانگیری مال است و
 اکسیر و کیمیای مال عدل و سیاست است و فایده عدل و سیاست و علت برتری
 این خصلت بر سایر اخلاق ملوک آن است که بی شک تمامی صفات خوب نهایت
 و پایانی دارد و رسیدن آن به خاص و عام مشکل است ولی منافع این دو خصلت
 شامل تمام مردم می‌شود و همه، چه دور و چه نزدیک از آن بهره‌مند می‌شوند چرا
 که آبادانی سرزمین، افزایش عایدات مملکت، مداوم بودن دخل و درآمد، زنده کردن
 زمین‌های بایر و مرفه کردن درویشان، فراهم کردن اسباب زندگی کسبه و پیشه‌وران
 و اموری مانند اینها به عدل وابسته است.

امنیت راهها، از بین بردن مفسدان، ضبط و نگهداری راهها و حفظ ممالک،
 تنبیه متجاوزان و آرامش اطرافیان و نظایر آن به سیاست وابسته است و هیچ چیزی

برای بقای عالم از این دو مسئله مهمتر نیست.

همچنین کدام کار خوب و نیک چنین جایگاهی دارد که به سبب آن مصلحان و خیرخواهان آسوده باشند و مفسدان رنجیده شوند؟

زمانی که این دو قضیه رعایت شد کمال سعادت و خوش بختی حاصل می‌شود و دل‌های عموم مردم و رعیت و لشکری بر پایه دوستی قرار می‌گیرد و دوست و دشمن در خدمت و طاعت ملوک جمع می‌شوند، نه در دل ضعیفان آزاری می‌ماند و نه گردنکشان مجال سرکشی و نافرمانی پیدا می‌کنند، آوازه این وصف در تمام جهان منتشر می‌شود و به وسیله آن دوام و بقاء ملک نیز به دست می‌آید.

این شرح مختصری بود از خصلت‌های ملک و محاسن عدل و سیاست که بیان شد، اینک به ذکر باقی مطالب رو می‌آوریم و الله الموفق لاتمامه
{ خداوند توفیق آنرا عنایت فرماید. }

القاب ملک

خداوند را حمد و سپاس و شکر می‌گوئیم که سرزمین اسلام را به عدل و رحمت و هیبت و سیاست - خداوند عالم سلطان اعظم، ملک الاسلام ظهیرالایام، مجیر الانام یمین الدوله و امین المله مالک بلاد الله سلطان عباد الله مذیل اولیاء الله، مذیل اعداء الله الصادع بامرالله القائم بحجۃ الله مولی ملوک العرب و العجم، سیّد سلاطین العالم علاءالدنیا و الدین معز الاسلام و المسلمین قانع الکفره و المتمردين کھف الثقلین ظل الله فی الخافقین المؤید علی الاعداء المنصور من السماء شهاب سماء الخلافه نصاب العدل و الرأفة باسط الامن فی الارضین ناشر الاحسان فی العالمین سلطان الخلق برهان الحق محرز ممالک الدنیا مظهر کلمه الله العلیا ولی النعم ابوالمظفر، بهرام شاه بن السلطان الکریم علاءالدوله سناء المله ضیاء الامه ابی سعید مسعود بن السلطان الرضی ظهر الدوله نصیرالمله مجیرالامه ابی المظفر ابراهیم بن السلطان الشہید ناصر دین الله و معین خلیفه الله ابی سعید مسعود بن السلطان ماضی یمین الدوله و امین المله نظام الدین کھف الاسلام و المسلمین ابی قاسم محمود بن الامیر العادل ناصرالدین و الدوله ابی منصور سبکتکین عضد خلیفه الله امیرالمؤمنین اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره - آراسته گردانده و بال و پر احسان و انعام او را بر جهان و جهانیان گسترده است و نوبت پادشاهی و جهاننداری را هم به دلیل استحقاق و هم از لحاظ ارث و هم از راه اکتساب به او رسانده است و موجودات عالم را در پناه حمایت او درآورد و ضعیقان ملت و دولت را در سایه عدل و رأفت او آرامش داد و عنان و زمام حکومت و جهاننداری را به سیاست او واگذار کرد و تصمیم‌های مهم شاهانه را به امداد خود پیروز و مؤید گرداند تا به هر طرف که میل به حرکت فرماید، پیروزی به استقبال او بیاید.

به سبب افتخاراتی که در اوایل جوانی و ابتدای عمر از جهت فتح ممالک و سرزمین‌های موروث کسب می‌کرد امروز رهبر و سرور شاهان عالم شده است.

قَاد الْجِیَاد بِخَمْسِ عَشْرَةِ حِجَّةَ وَلِدَاتُهُ اِذَا ذَاكَ فِی الْأَشْغَالِ
قَعَدَتْ بِهِمْ هَمَا تُهْمَ وَ سَمَتْ بِهِ هَمُّ الْمُلُوكِ وَ سُورَةُ الْإِبْطَالِ
{یعنی: در پانزده سالگی رئیس و رهبر مردم شد در صورتی که در آن زمان هم سالان او به بازی سرگرم بودند، همت پائین آنها را فرونشاند ولی او را همت شاهانه و حمله دلیرانه‌اش بالا می‌برد.}

ای بیک حمله گرفته ملک عالم در کنار آفتاب خسروانی سایه پرودگار

به همین دلیل زمانی که آل بوحلیم به فتنه‌گری برخاستند تا پایشان را از حد بندگی بیرون بگذارند برای خشتی کردن توطئه آنها چنان لشکرکشی و سپاهداری کرد که روزنامه سعادت به اسم پرآوازه او نوشته شد و کارنامه دولت با ذکر محاسن او جمال گرفت.

و ما محی اثر العصیان صارمهُ
و إنما العار عن وجه الزمان محی
{یعنی: شمشیر او نه تنها اثر عصیان را نابود کرد بلکه ننگ و عار را از روی جهان محو کرد.}

با این دو فتح مشهور که به فضل خداوند متعال و فرّ و شکوه دولت قوی و مقتدر - که همواره پابرجا و استوار باد - میسر شد، نظام کارهای پایتخت و مملکت مانند گذشته شد و به روش صحیحی ادامه پیدا کرد و تمامی مفسدان از پای در آمدند و مطیع شدند و همه خاص و عام و لشکری و رعیت اطاعت از او را قبول کردند و امر پادشاه از همه جهت اجرا می‌شد و شکوه و هیبت پادشاه در دل دوست و دشمن قرار گرفت و آوازه و شهرت آن در تمام جهان شایع شد.

اگر بیان محاسن عهد و دوران آن پادشاه دین دار و شهریار کامگار - که در ملک جاودان باد و بر دشمن مظفر و پیروز - شروع شود و به شرح فضایل ذات بزرگ و هنرهای خاندان مبارک شاهنشاهی پردازیم، مقصود و هدف اصلی ترجمه این کتاب از بین می‌رود. من بنده کجا چنین مقامی دارم که شکر و ستایش دولت قوی و مقتدر ایشان را بیان کنم که :

اگر مملکت را زبان باشدی	ثناگوی شاه جهان باشدی
ملک بوالمظفر که خواهد فلک	که مانند او کامران باشدی
اگر شکل خلقش پدید آمدی	شکفته یکی بوستان باشدی
و گر آتش خشم سوزانش را	چو سوزنده آتش دخان باشدی
یکی دوزخی باشدی سهمناک	که دوزخ از آسیب آن باشدی
شها شهریارا حقیقت شمر	که گر مملکت را روان باشدی
به پیش تو چون بندگان دگر	همیشه کمر بر میان باشدی
جهان شهریارا اگر پیش تو	چو بنده دوصد مدح‌خوان باشدی
رهی تو گر صد دهان داردی	که در هر دهان صد زبان باشدی
بدان هر زبان صد لغت گویدی	که در هر لغت صد بیان باشدی
بنان گرددی مویها بر تنش	که صد کلک در هر بنان باشدی

پس آن کلکها و زبانها همه به مدحت دوان و روان باشدی
 نبشته چو با گفته جمع آمدی وگر چند بس بیکران آمدی
 ز صد داستان کان ثنای تو است همانا که یک داستان باشدی
 یقین دان که افزون از آن نایدی که در مجلس نامه خوان باشدی
 این پادشاه بنده پرور - که همواره چنین باشد - همیشه در حکومت و
 جهان‌داری از خاندان مبارکشان پیروی می‌کردند.

لفی اباه بذاک الکسب مکتسباً فزاد لَمَّا اِقتفی آثاره شرفاً
 { یعنی پدر خویش را بدان کسب و کار مشغول یافت و چون آثار او را
 پیروی کرد بر شرف او افزوده شد }.

و آن چنان آثار پسندیده‌ای در موارد رعایت عدل و سیاست از سلطان گذشته
 - یمن الدوله نظام الدین کُهِف الثَّقَلین ابوالقاسم محمود - را داراست مانند این که
 سعی کرد که سوابق عدل و داد امیر عادل ناصرالدین - نور الله حفرته و بیض غرته -
 { یعنی خداوند قبر او را روشن کند و پیشانیش را سفید گرداند } را زنده کند و
 آن را با رفتار نیک خودش زینت کند و رسوم پسندیده او را تازه کرد و بدعت‌های
 بدی که در خراسان آل سیمجور و گستاخان و متهوران دیگر گذاشته بودند را به
 یکباره محو کرد تا اینکه مردم روی زمین آسوده شدند و دوست و دشمن به همت
 والا و کمال سیاست آن خسرو دین دار - رِداءُ الله رِداءً غفرانه - { یعنی: خداوند به
 او ردا و لباس آمرزش و بخشایش خویش بپوشاند } اعتراف کردند و فرمانهای او
 در تمام دنیا اجرا شد و جباران روزگار به حریم او پناه بردند و سعادت خود را در
 اطاعت و پیروی از او دیدند و تمامی سرزمین‌های غزنین و زابلستان و نیمروز و
 خراسان و خوارزم و چغانیان و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان و ری و
 اصفهان و بلاد هندوستان و مولتان تحت حکومت آن شاهنشاه محترم درآمد که -
 تغمده الله برحمته - { یعنی: خداوند او را در رحمت خود بپوشاند و غرق کند }
 چنانکه گاهگاهی بر لفظ مبارک می‌راند که: یک حَدِّ مُلْکِ ما سپاهان است
 و دیگر ترمذ و سوم خوارزم و چهارم گذاره آب گنگ می‌باشد.

هر کس که کتاب مسالک و ممالک را خوانده است و طول و عرض این
 سرزمین را شناخته است بر او پوشیده نمی‌ماند که وسعت سرزمین‌های تحت
 حکومت او چه اندازه بوده است.

آنگاه، تمام کوششان را برای پیشبرد کلام حق بکار بردند و جان بی‌نظیرشان

را وقف کمک به اسلام و محافظت از مصالح مردم نمودند و از دروازه کابل تا کناره قنوج و حدود کالنجر و بانوسی، و از سمت مولتان تا نهر واله و منصوره و سومنات و سرندیب و سواحل دریای محیط و حوالی مصر، از طرف قصدارت تمام نواحی یمن و ستوره و مند و سیوستان و بیلۀ عمر و بردیه و اطراف کرمان و سواحل دریای تیز و مکران بیشتر از دو هزار فرسنگ به خطۀ سرزمین‌های اسلام افزود و آفتاب دین محمدی بر آن دیار تابید، و شعاع نور اسلام در سایه چتر آل ناصرالدین بر آن نواحی گسترده شد و به جای بتکده‌ها، مساجد بنا شد و در آن مکان‌هایی که در روزگار دیگری به پادشاهان ناسزا می‌گفتند امروز همواره عبادت می‌کنند و قرآن مجید می‌خوانند و بیشتر از هزار منبر گذاشته شده که در روزهای جمعه و اعیاد روی آن حمد و سپاس خداوند می‌گویند و وظیفه خود را انجام می‌دهند.

در مدت صد و هفتاد سال که طول حکومت و دولت این خاندان مبارکست - که خداوند آنرا به هزار و هفتصد برساند - در سال حدود پنجاه هزار برده زن و مرد کافر از دیار کفر به سرزمین‌های اسلام می‌آورند و آنها ایمان می‌آورند و تا قیامت از زاد ولد آنها زنان و مردان مؤمن به دنیا می‌آید که همه به یکی بودن و وحدانیت خداوند اعتراف می‌کنند و برکات و ثواب و حسنات آن برای شاهنشاه غازی محمود و تمام ملوک این خاندان ذخیره می‌شود.

پادشاهان دیگر این دولت مبارک را که - خداوند عالم پادشاه عصر خسرو گیتی‌دار غازی بهرام شاه وارث عمر و ملک ایشان باد - فضایل بسیاری دارند که هر کدام از آنها در حکومت و سیاست و عدل و رأفت علی حده امتی بوده‌اند.

إِنَّ الْخِيَارَ مِنَ الْقَبَائِلِ وَاحِدٌ وَ بَنُو حَنِيفَةَ كُلُّهُمْ اخِيَارٌ

{یعنی: بدرستی که نیکان هر قبیله یکی است ولی بنوحنیفه همه نیکند.} اما شرح و تفضیل آن ممکن نیست چون اگر کامل بیان نشود سخن ناقص می‌ماند و اگر به تشریح آن پردازیم غرض از ترجمۀ این کتاب پوشیده می‌ماند. ناچار به برکات آن نیت‌های نیک و عقیده و عمل پاک، پادشاهی و جهان‌داری در این خاندان بزرگ ابدی شده و رفتار پادشاهان این دولت - ثبتها الله {خداوند آنرا ثابت و جاوید نگه دارد} محک و میزانی شد برای سنجش خوبیهای عالم، که الحمدلله نشانه‌های برتری و قدرت آنها در همه جا آشکار است.

امید بندگان مخلص این است که سرزمین‌های دیگر عالم را به مرزهای ملک مبارک خواهند افزود و آنچه به ارث رسیده و یا کسب شده هرچه محکم‌تر به هم

خواهد پیوست.

بنده قصیده‌ای دارم در مدح مجلس - اعلی قاهری ضاعف الله اشراقه -
{خداوند متعال نور و تابش او را مضاعف کند} که بر زبان مبارک شاهنشاهی
جاری شده است دویست از آن که لایق این سیاق است ثبت شد:

إِنَّا لَنَحْرُزُ بِالْأَسْيَافِ مَصْلَةَ
مَمَالِكِ الرُّومِ وَالْأَتْرَاقِ وَالْعَرَبِ
حَتَّى يَكُونَ لَنَا الدُّنْيَا بِاجْمَعِهَا
مَحْمِيَّةً بَيْنَ مَوْرُثٍ وَ مَكْتَسَبِ

{یعنی ما همانا با شمشیرهای برهنه کشورهای روم و ترک و عرب را
نگهداری می‌کنیم تا آنجا که همه دنیا از موروث و مکتسب در حفظ و حمایت
ما باشد.}

امیدوارم خداوند متعال همیشه زمین را با عدل و رأفت و کمال صبر و
رحمت خداوند عالم، شاهنشاه عادل، آراسته کند و در دین و دنیا به عنایت همت و
نهایت آرزو برساند و منبرهای اسلام را از شرق و غرب به شکوه و جلال القاب و
نام مبارک شاهنشاهی مزین کند و خاک بارگاه همایون را سجده‌گاه شاهان دنیا
کند. {بِمَنَّةٍ وَجُودَةٍ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ عَبْدًا قَالِ آمِينَ}

{یعنی: به منت و موهبت و کرم الهی و رحمت کند خدا بنده‌ای را که
بگوید آمین.}

همین طور جناب نصرالله محمد عبدالحمید ابوالمعالی - تولاة الله الکریم بفضلہ
- {یعنی: خدای کریم به فضل و بزرگواری خود او را دوستدار باشد} می‌گوید:
"چون به یمن بخت و اقبال شاهنشاهی - ادام الله اشراقه - خانه خواجه و آقای من
قبله علما و آزادگان و فضلاء این سرزمین بود که - لازالت محروسة الاطراف
محمیه الارعاء و الاکناف - {همواره اطراف و اکناف او محفوظ باد} و همه
بزرگان و فضلاء به آنجا پناه می‌آوردند و او هم منتهای کوشش خود را در
بزرگداشت آنها می‌کرد و با اشتیاق و دلسوزی نیازهای هر کدام را برآورده می‌کرد -
که مانند آن روزگار نخواهد دید - شهرت و آوازه این مسائل شایعتر از آن است که
نیاز به زیاده‌گویی داشته باشد

چون خسر طبع او هنرپرور
چون فلک خوی او جهان آرای
بغزنة قد القى عصاه وصيته
يُعْطِرُ مَا بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى مِصْرَ

{یعنی عصای سفر و رحل اقامت در غزنه افکنده است و آوازه او مابین
عراق تا مصر را معطر و خوشبو کرده است.}

لاجرم همه در کنار او آرام و سکون گرفته و صادقانه او را دوست داشته و تحت سرپرستی او در می‌آمدند.

النَّاسُ أَكْبَسُ مِنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا
 حتی یروا عنده آثار احسان
 {یعنی: مردم زیرک تر از آنند که ستایش کنند مردی را تا آنکه از او آثار نیکو مشاهده کنند.}

گروهی از افراد مشهور که به دربار او می‌آمدند که هر کدام بسیار عالم و معروف بودند به منزله خواص و نزدیکان درگاه بودند مانند قاضی محمد بن عبدالحمید اسحق و برهان‌الدین عبدالرشید نصر و امامان علی الخیاط و صاعد میمنی و عبدالرحمن بستی و محمد سیفی و محمد نیشابوری و عبدالرحیم اسکافی با عبدالحمید زاهدی، اسماعیل رباطی، فاخر ناصر، محمود سگری، سعید خوزی و گاهی اوقات محمد خبازی و محمود نیشابوری، محمد بن عثمان بستی، مبشر رضوی ادیب که خدا همه درگذشتگان را بیامرزد و طول عمر به باقیمانده‌ها بدهد.

من برای همشینی و گفتگو با آنها بسیار مشتاق شده بودم و چنان به مطالعه کتاب و کسب هنر علاقه پیدا کردم که از کار و کسب به کلی دوری می‌کردم و تمام تلاشم بر آن بود که یکی از آنها را پیدا کنم و ساعتی با او گفتگو کنم چون آن را سرمایه سعادت و دولت می‌دانستم.

ممکن است که این حرف من چاپلوسی به نظر برسد اما اگر با انصاف در این کتاب تأمل شود مشخص می‌شود که اگر در تحصیل، همت بلند نباشد و برای یادگیری رنج زیادی تحمل نشود، نمی‌توان در سخن که امتیاز آدم نسبت به سایر جانوران است چنین جایگاهی پیدا کرد.

بَقْدَرٍ أَكْدَ تَكْتَسِبُ الْمَعَالِي وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي

تَرُومُ الْعَزْثُ نَنَامُ لَيْلًا يَغُوصُ الْبَحْرُ مَنْ طَلَبَ اللَّالِي

{یعنی: به اندازه رنج و زحمت مقامات بلند به دست می‌آید و کسی که طالب مقامات بلند است شبها را بیدار می‌ماند، آیا می‌شود که خواهان بزرگی باشی و شب را تا صبح بخوابی؟ نه چنین نیست و کسی که خواهان بدست آوردن جواهرات باشد باید در دریا غواصی کند.}

وقتی روزگار به عادت همیشگی خود که همه موهبتها و نعمتها را پس می‌گیرد، آن جمع را پراکنده کرد و این نظام گسسته شد برای خودم راهی جز مطالعه کتاب ندیدم چون:

و خَيْرٌ جَلِيسٌ فِى الزَّمَانِ كِتَابٌ يَعْنِى {نیکوترین همنشینان در زمانه کتاب است}.

و با مطالعه برای خود تفریح و سرگرمی پیدا کردم چرا که گفته‌اند: "نعم المحدثُ الدفتر یعنی: {دفتر و کتاب نیکو سخن‌گویی است}

و به حکم آنکه مردم می‌گویند: سخن راست باعث می‌شود مردم جانیشان را از دست بدهند اما هزل و سخنان بیهوده آبروی مردم را می‌برد. گاهی برای تنوع به تاریخ و افسانه‌ها توجه می‌کردم.

در همین حال فقیه عالم علی بن ابراهیم - ادم الله توفیقه - که از فقهاء و علماء جوان آن سرزمین است و در هوش و ذکاوت و هنر بی‌نظیر می‌باشد در این زمان توفیق پیدا کرد و انقلابی در او شد و نسخه‌ای از کتاب کليلة و دمنه تحفه آورد.

گرچه از این کتاب چند نسخه دیگر در بین کتابها بود اما این نسخه مبارک و خوش یمن دانسته شد و حقوق او با اخلاص و دوستی به جا آورده شد و آوازه حق‌گزاری و آزادگی او با این کار جاوید شد - جزاء الله عنى خیر الجزاء و لقاءُ مناه فی اولاه و احراء یعنی {خدا پاداش او را به بهترین پاداش دهد و او را به آرزویش در این دنیا و دنیای دیگر برساند}.

خلاصه به آن نسخه انس و الفتی پیدا کردم و با تأمل و تفکر محاسن این کتاب برایم بیشتر روشن شد و رغبت من به مطالعه آن بیشتر شد طوری که به نظرم پس از کتابهای شرعی تا به حال پرفایده‌تر از آن کتابی ننوشته‌اند.

مطالب هر باب از این کتاب بر پایه حکمت و نصیحت است ولی آن را به صورت هزل و شوخی درست کردند تا همانطور که افراد خاص برای دانستن تجربه‌های به خواندن آن تمایل پیدا می‌کنند، عوام هم به خاطر لطیفه‌هایش آن را بخوانند و به تدریج آن حکمتها را درک کنند و به راستی که معدن عقل و زیرکی و گنجینه تجربه است. هم سیاست ملوک برای حفظ و نگهداری ممالک از آن مدد می‌گیرد و هم مردم متوسط برای حفظ مال و ملک از خواندن آن بهره می‌برند.

از یکی از براهمه‌ها پرسیدند که: می‌گویند که در هندوستان کوههایی است که روی آن داروهایی می‌روید که مرده با آن زنده می‌شود، چطور می‌شود آن را بدست آورد؟

جواب داد: "حفظت شیئاً و غایت عنک اشیاء"

یعنی {بعضی چیزها را حفظ کرده‌ای و بعضی را فراموش نموده‌ای}.

این حرف از اسرار قدیمیان است. منظور از آن کوهها علماء هستند و آن داروها سخن آنها، و منظور از مرده‌ها جاهلها هستند که با شنیدن این حرفها زنده می‌شوند و با علم، حیات جاوید پیدا می‌کنند. این سخنان در مجموعه‌ای به نام کلیله و دمنه آمده است که در خزاین پادشاهان هند است اگر بتوانی آن را بدست بیاوری به مقصودت رسیده‌ای.

محاسن این کتاب بی‌نهایت است، کدام فضیلت از این بهتر که از امتی به امتی و از ملتی به ملتی رسید ولی رد نشد.

وقتی پادشاهی به کسری انوشیروان رسید - خَفَّ اللهُ عَنْهُ {خدا بار گناه او را سبک کند} - کسی که عدل و رحمت او در روزگار مانده است و ذکر دلاوریها و سیاست او در تاریخ ثبت است، تا آنجا که سلاطین روزگار را در نیکوکاری به او تشبیه می‌کنند و کدام سعادت از این بزرگتر که پیامبر(ص) به او این شرف را ارزانی داشته و بر زبان مبارک آورده که: وَلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ {در زمان پادشاه دادگر متولد شدم}. انوشیروان دستور داد تا آن را به انواع حیلها از سرزمین هند به ایران آوردند و به زبان پهلوی ترجمه کردند سپس بنای کارهای حکومت خود را بر مبنای آن گذاشت و اشاره‌ها و پندهای آن را خلاصه‌ای از مصالح دین و دنیا و الگوی سیاست خاص و عام دانست و وجود آن کتاب را در گنجینه‌های خود موهبت و ذخیره نفیسی به شمار آورد و تا آخر ایام یزدجرد شهریار که از آخرین پادشاهان ایرانی بود به همین وضع ماند.

وقتی سرزمین‌های عراق و ایران به دست لشکرهای اسلام فتح شد و خورشید حق در آن نواحی طلوع کرد، آوازه این کتاب به گوش خلفا رسید، آنها علاقه فراوانی به کسب آن داشتند تا اینکه در زمان امیرالمومنین ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس رضی الله عنهم که خلیفه دوم از خاندان عموی حضرت محمد(ص) بود، ابن مقفع آن را از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرد و آن پادشاه و مردم به آن اقتدا کردند.

همت بالا و وسعت ملوک او مشهورتر از آن است که در شرح آن زیاد صحبت شود یکی از آثار باقی آن پادشاه محتشم درگاه بغداد است که امروزه مرکز خلافت و جایگاه امامت و منبع ملک و مدینه اسلام به همان شکل است که نه در

سرزمین اسلام چنان شهری دیده می‌شود نه در دیار کفر. یکی از خصلت‌های آن سرزمین پاک - مدالله ظلّالها و بسط جلالها {خدا سایه آن را کشیده دارد و جلال آن را بسط داده آن است} که وفات خلفا کمتر آنجا اتفاق افتاده است.

ابوجعفر المنصور در نزدیکی بئر میمون (چاه میمون ابن خالد) یک منزل مانده به مکه وفات کرد، ابو عبدالله محمد بن المنصور ملقب به مهدی در ماسندان در راه گرگان، ابومحمد موسی بن المهدی الملّقب بالهادی در عیسی آباد، ابوجعفر هارون بن مهدی ملقب به رشید در طوس، ابوالعباس عبدالله بن هارون الرشید ملقب به مأمون در طرطوس، فقط محمد امین گرچه در بغداد کشته شد اما در آن زمان خلیفه نبود و اغلب امت بر خلع کردن او اتفاق نظر داشتند که در این زمان نزدیک ابومنصور الفضل الملقب بالمستر شد در حدود عراق شهید شد و الراشد بالله در اصفهان، که میان این مکانها و بغداد مسافتی زیاد نشان می‌دهند.

این شهر محاسن بسیاری دارد و هرکس از اهل تاریخ که در آن تعمق و تأملی کرده، شرح و تفضیل آنرا کامل آورده است. اینک چند نکته از سخنان منصور را می‌آوریم هرچند جای آن نیست اما ممکن است که خوانندگان از آن بهره گیرند. ایشان روزی با هم‌نشینان خود نشسته بود، گفت: "ما احوجنی آن یکون علی بابی اربعة کما أريد"

قالوا: "وَمَنْ هُمْ يا امير المؤمنين؟"

قال: "من لا يقوم امر ملكي الا بهم كما إن السرير لا يقوم الا بقوائمه الاربعه. أما أخذهم فقاوض لا يأخذه في الله لومه لائم و اما الثاني فصاحب شرطه يُنصِفُ الضّعفا من الاقويا و اما الثالث فصاحب خراج يستقصي و لا يظلم الرعيه فاني عنى عن ظلمه. ثم غضّ علی سبّابه."

فقال: "آه آه!"

فقالوا: "له من الرابع يا امير المؤمنين."

قال: "صاحب برید بنهی الاخبار علی الصّحّة و لا يتجاوز الصّدق."

{معنی آن چنین است که: چگونه محتاجم به چهار مرد که بر درگاه من قائم باشند؟

حاضران گفتند: "تفضیل اسامی ایشان چگونه است یا امیرالمؤمنین؟"

گفت: " کسانی که کار ملک بدون آنها انجام نمی‌شود مانند تختی که بدون چهار پایه نمی‌تواند راست بایستد: یکی از آنها حاکم و قاضی است که در اجرای احکام شرع از راه دیانت و امانت نگذرد و نکوهش و سرزنش کردن مردم او را از راه حق باز ندارد؛ دوم خلیفه‌ای است که حق ضعیفان و مظلومان را از ظالمان قوی بگیرد؛ سوم مسئول خراج دلسوزی که خراج و حقوق بیت‌المال را در حدود وسع هر کس بگیرد و به رعیت ظلمی روا ندارد که من از ظلم او بیزارم."

آنگاه انگشت به دندان گزید و گفت: "آه، آه."

گفتند: "چهارم کیست یا امیرالمؤمنین؟"

گفت: "قاصدی است که اخبار را درست و راست برساند و از حد صدق و راستی نگذرد."

یکی از سالاران خود را برای جنگی، انتخاب کرد و در اثناء سخن خویش می‌فرمود: "حب الی عدوک الفرار بتمبرک الجد فی طلبه اذا انهزم فإنّ الکلب اذا خرج عقر و اعلم انّ من فی عسکرک عین علیک"

{معنی آن چنین است که: گریختن را در دل دشمن خود دوست گردان، به آنکه چون بگریزد در طلب او نروی و تلاش نکنی چون وقتی سگ را در جای تنگی بگیرند، می‌گزد (گاز می‌گیرد) بدان که هر که در لشکر تو است جاسوس است.}

روزی یکی از کارگزارانش را به حضور خواست، عذری آورد و از آمدن خودداری کرد. در نامه‌ای در مورد او چنین دستور داد: "إن ثقلَ علیه المصیر الینا بکله فإنا نقتع منه ببعضه و نخفف عنه المؤنة فلیحمل رأسه الی الباب دون جسده {- معنی آن است که: اگر برای او سنگین است که با تمام بدنش پیش ما بیاید ما برای تخفیف به بعضی از اندام او قناعت کردیم، باید که سر او بدون تن (بدن) به درگاه بیاید.}

در اثنای نصیحت خود به پسرش امیرالمؤمنین مهدی، رضی‌الله عنهما می‌گفت:

"یابنی، لا توسعن علی جندک فیسیتغنوا عنک و لا تضیقنّ علیهم فیفروا منک اعطهم عطاءً قصداً و امنعهم منعاً جمیلاً و وسّع علیهم فی الرجاء و لا توسع علیهم فی العطاء."

{ یعنی : ای پسر! برای لشکرت نعمت و روزی را فراوان و زیاد مکن طوری که از تو بی نیاز شوند، و کار را نیز سخت مگیر که از تو فرار کنند؛ در حد اعتدال بخشش کن و منع که می کنی نیکو بدون تندخویی کن؛ عرصه امید را برایشان باز کن ولی عنان عطا و بخشش را بگیر }

همیشه می گفت : "الخوف امر لا استقامة لاحد الا به اما ذودین یتخاف العقاب او ذوكرم يخاف العار او ذو عقل يخاف التبعة."

{ یعنی : ترس و بیم امری است که هیچ کس نمی تواند بدون آن استقامت کند، یا دینداری باشد که از عذاب می ترسد، یا کریمی که از عار و ننگ می گریزد، یا عاقلی که از عواقب غفلت پرهیز می کند. }

روزی به ربیع گفت : " اری الناس یُخْلَوْنی واللہ ما انا ببخیل ولكن رایتهم عبید الذرهم و الذینار فمنعتهم ایاهما لیخدمونی من اجلهما و لقد صدق من قال جوع کلک یتبعک".

{ معنی آن چنین است که : می بینم که مردم به من بخل و خسیسی را نسبت می دهند، به خدا که من بخیل نیستم، ولیکن همه را بنده درم و دینار می بینم، آنها را از آن باز می دارم تا به امید آن به من خدمت کنند. راست گفته است آن حکیم که سگ را گرسنه نگه دار تا دنبال تو بیاید".

روزی به او گفتند: اجل فلان مقام سرکرده رسید و فوت کرد، فرزندان او هنوز بالغ نشده اند و استقلال ندارند و از او مایملک زیادی باقی مانده است، اگر دستور دهید، کار گزاران قسمتی از آن اموال را تصرف کنند، برای دیوان پس انداز خوبی است و مال خوبی به دیوان می رسد.

جواب داد : «من لم تشبعه خلافة الله فی ارضه لم یثبته ضیاع الیتامی و المساکین»

{ یعنی هرکسی را که خلافت روی زمین سیر نکند از مال و اموال یتیمان هم سیر نمی شود. }

اخلاق خوب و هنرهای این پادشاهان بی نهایت است و تاریخ گذشتگان گویای آن است علی الخصوص کتاب غرر سیرالملوک آن که ابومنصور ثعالبی جمع کرده است که شامل شرح و تفصیل آن است.

ایشان چنان دور اندیش بودند و با تدبیر در مورد مسائل دولت و مملکت و مرزها تصمیم گیری می کردند که حتی وقتی چهارصد سال گذشت، گردش چرخ و

حوادث روزگار نتوانست قواعد آن را بی‌اثر کند و خللی به آن وارد کند. چرا که هیچ بعید نیست بنایی که بر پایه عدل و احسان قرار گیرد و ارکان آن به یاری دین حق و رعایت پیشرفت امور خلق پایه‌گذاری شود تحولات و بازی‌های زمانه در آن اثر نکند و دست حوادث از آن کوتاه بماند.

به همین قدر از فضایل این پادشاه رضی الله عنه که گفته شد اکتفا می‌کنیم اینک به سمت غرض این کتاب برویم.

خلاصه مقصود از آوردن این حدیث آن بود که چنین پادشاهی به این کتاب رغبت نمود.

وقتی مُلک خراسان به امیر ابوالحسن نصر بن احمد السامانی تعمدۀ الله برحمة رسید به رودکی شاعر دستور داد تا آن را به نظم درآورد، چون میل و گرایش طبع به سخن منظوم و شعر بیشتر است.

آن پادشاه رضوان الله علیه نسبت به سایر ملوک آن سامان از جهت گستردگی و وسعت مملکت از دیگران برتر بود و در زمان او کرمان و گرگان و طبرستان را تا حدود ری و سپاهان را به خطۀ سرزمین سامانیان افزود که به مدت سی سال ادامه داشت و انواع بهره‌وری از آن انجام می‌شد که اگر بخواهیم شمه‌ای از احوال او را بیاوریم مطلب طولانی می‌گردد ایشان این کتاب را بسیار عزیز می‌داشت و مدام آن را مطالعه می‌کرد.

دانشلیم رای هند که این مطالب را به فرمان او جمع‌آوری کرده‌اند سیمت پادشاهی داشت و بیدپای برهمن که مصنف و نویسنده اصل است، از جمله وزرا و نزدیکان او بوده است که با مطالعه این کتاب می‌توان به کمال خرد و زیرکی او پی برد.

این کلمات سحرآمیز و زیبایی که بیدپای برهمن در تهیه کردن این مجموعه بکار برده است بسیار واضح و آشکار است و هیچ تکلفی برای تعریف و تمجید و تحسین کتاب نیاز نیست، چرا که هر کس که از عقل بهره‌ای دارد فضیلت آن برایش پوشیده نیست و آن کس هم که از داشتن عقل محروم است نزد خردمندان معذور است.

نور موسی چگونه بیند کور؟! نطق عیسی چگونه داند کر؟!

اگر برای بیان محاسن این کتاب چندین جلد کتاب نوشته شود هنوز نمی‌توان حق آن را ادا کرد و سخن به درازا می‌کشد و از حد می‌گذرد. از آن قسمت که به

ذکر انوشیروان آمده است تا به اینجا همه خارج از موضوع است و با سبک و سیاق کتاب مناسبت ندارد، اما غرض آن بود که مشخص شود که حکمت و دانش همیشه و در هر زمان عزیز بوده است مخصوصاً در نزد پادشاهان و اعیان.

الحق که اگر برای کسب آن تلاش شود و رنج و مؤنتی تحمل شود ضایع و بدون ثمره نمی‌ماند، زیرا که معرفت و شناخت قوانین سیاست در حکومت و جهان داری اصل معتبری است و باقی ماندن یاد و نام در طول روزگار ذخیره گرانها و نفیسی است و به هر قیمت که خریده شود رایگان به نظر می‌رسد.

این کتاب را پس از ترجمه ابن مقفع و نظم رودکی ترجمه‌های زیادی کرده‌اند و هرکس در میدان بیان به فراخور حال خود قدمی گذاشته است، لیکن به نظر می‌رسد که مراد آنها بیان و تحریر حکایت بوده است نه تفهیم حکمت و پند چرا که حرفشان را ناتمام گذاشته‌اند و به ذکر قصه اکتفا کرده‌اند.

خلاصه چون میل و رغبت مردم از مطالعه کتابهای عربی کم شده است و آن حکمتها و پندها مهجور و متروک ماند، به ذهن آمد که این کتاب ترجمه شود و در گسترش سخن و کشف کنایه‌ها و اشاره‌های آن تلاش شود و محتوای آن به وسیله آیات و اخبار و ابیات و اشعار مؤکد شود تا این کتاب که چندین هزار سال است مرده، احیا شود و مردم از فواید آن محروم نمانند.

به همین روش هم شروع شد و آیه‌ها و اشعاری برای آرایش سخن آورده شد و تا حد امکان رموز و کنایه‌های آن باز شد و سپس ترجمه شد.

یک باب آن که در مورد برزویه طیب است کوتاه است و همچنین قسمتی که به بزرجمهر منسوب می‌باشد هرچه مختصرتر پرداخته شد چرا که بنای این کتاب بر حکایات است و هر سخنی که از پیرایه و زیور سیاست و حکمت و دانش خالی باشد، اگر کسی بخواهد که آن کلام را با لباس عاریه دیگر آرایش کند به هیچ وجه جمال نمی‌گیرد و هرگاه که از نظر ناقدان حکم و استادان بگذرد به زیور آن توجه نمی‌کنند و هر لحظه کلام در معرض رسوایی و فضحیت می‌افتد.

این سخنان زیبا و طولانی و لطیف از داستان شیر و گاو آغاز شده است که در اصل نیز همان گونه است و درستان علم و حکمت از آنجا به روی خوانندگان این کتاب گشاده می‌شود.

وقتی بعضی از آن فصول انجام شد ذکر آن به سمع مبارک شاهنشاه رسید و چند جزء آن مورد تأمل ایشان قرار گرفت. از جایی که پادشاه بسیار سخن شناس و

دقیق بود آن را پسندید و از آن تعریف کرد و بر مبنای تهنیت و شاد باش و بنده‌پروری دستور داد که به همین روش باید انجام داد و دیباچه آن را به القاب مجلس ما مزین گردانید.

با این لطف ایشان برای من قوت دل و پشتگرمی و سرور و افتخار حاصل شد و با وسواس و دقت هرچه بیشتر این خدمت را شروع کردم چرا که بندگان جز اطاعت فرمان چاره ندارند.

برای همه آشکار است که شاهنشاه خود عقل کل است و نیازی به تجربه‌ها و حکایت‌های این کتاب ندارد.

تحفه چگونه آرم نزدیک تو سخن؟ آب حیات تحفه کی آرد بسوی جان؟
گل را چه گرد خیزد از ده، گلاب زن؟ مه را چه ورغ بندد از صد چراغ دان؟
اما این فرمان برای من باعث شرافت و بزرگی و مایه مباهات و فخر هرچه بیشتر شد و ثواب آن برای روزگار همایون اعلی ذخیره شد.

اگر پادشاهان گذشته که نامشان در مقدمه این فصل آورده شده است چنین توفیقی پیدا می‌کردند و سخنان حکما را عزیز و گرامی می‌دانستند به آن وسیله ذکر و یاد آنها نیز در روزگار باقی می‌ماند.

امروز زمانه در مقابل - خداوند عالم سلطان عادل اعظم شاهنشاه بنی آدم سید السلاطین العرب و العجم مالک رقاب الامم، اعلی الله رأیه و رأیته و نصر جُندُه الوئیته، - سر تعظیم فرود آورده و به طاعت و پیروی از نظرات وی در آمده است و عنان حکومت و جهان داری به او سپرده شد.

مزیت و برتری این پادشاه دین‌دار در مکارم خاندان مبارک و فضایل ذات بی‌نظیر، بر پادشاهان گذشته و حال، از آن ظاهرتر است که بندگان به اطناب و زیاده‌گویی نیازمند شوند که :

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو نارد چنو سوار به میدان روزگار
امیدوارم خداوند تعالی نهایت همت ملوک عالم را مقدمه دولت و سعادت
این پادشاه بنده پرور کند و انواع لذات را از موسم جوانی و ثمرات ملک و دولت به ایشان ارزانی فرماید.

پس اگر ملوک گذشته به دلیل اینکه حکمت را گرامی داشتند نامشان در روزگار ماند بهرام شاه که در برتری او بر شاهان پیش شکی نیست، نیز چون فرمان به تحریر این ترجمه صادر کرد نام خود را جاودانه ساخت.

افتاح کتاب

ابوالحسن عبدالله بن مقفع، پس از حمد خداوند و درود بر پیامبرش می‌گوید: خداوند در کمال قدرت و حکمت عالم را آفریده است و انسان را با فضل و منت خویش بوسیله عقل و خرد از جانوران دیگر برتری داد، چراکه عقل کلید تمام خیرات و سعادتهاست و مصالح معاش و معاد و دوست داشتن دنیا و رستگاری در آخرت به آن وابسته است، سعادت و عزت دو نوع است: یکی عزتی است که خداوند به کسی ارزانی می‌کند بدون اینکه شخص خودش آن را به دست آورد و دوم مکتسب است و به وسیله تجربه به دست می‌آید.

عزت در انسانها مانند آتش است با چوب. همان طور که ظهور آتش بدون اسباب و ادوات آتش زدن ممکن نیست، اثر این هم بدون تجربه و تمرین به دست نمی‌آید.

حکما گفته اند: التَّجَارِبُ لِقَاحُ الْعُقُولِ

{یعنی: تجربه آبستن کننده عقول است.} «منظور این است که در اثر تجربه و تمرین، عقول از مرحله ملکه به مرتبه فعلیت درمی‌آیند و بالاخره تجربه عقل را تربیت می‌کند.» هر کس که از فیض آسمانی و عقل غریزی بهره مند شد و در کسب هنر کوشید، و در تجربه‌های گذشتگان تأمل کرد، آرزوهای دنیایی‌اش را بدست می‌آورد و در آخرت هم خوشبخت می‌شود.

والله الهادی الی ما هو الاوضح سبیلا و الارشد دلیلاً

{یعنی: و خدات هدایت کننده به روشن‌ترین راه و بهترین دلیل و برهان.} باید دانست که خداوند متعال برای هر کاری سببی قرار داده است و برای هر سبب علتی و هر علت هم موضع و مکانی و مدتی که حکم به آن متعلق است که ایام عمر و روزگاردولت یکی از مقلان به آن آراسته می‌شود.

علت ترجمه کتاب و نقل آن از هندوستان به ایران این بود که خداوند متعال به پادشاه عادل انوشیروان کسری بن قباد عقل و خرد و عدل بسیار زیادی ارزانی داشت و گفتار و کردار او را با تأیید آسمانی آراست تا اینکه ایشان همت خود را در تحصیل علم و جستجو در اصول و فروع آن بکار برد و در انواع علوم به درجه‌ای رسید که پادشاهان پیش از او هیچ‌وقت به آن نرسیده بودند.

غرور و نخوت پادشاهی و همت جهانگیری وی به جایی رسید که اغلب ممالک را گرفت و جباران روزگار را در بند طاعت و خدمت کشید و آنچه را که مطلوب جهانیان است از عزت و بزرگی پیدا کرد.

در اثنای حکومت وی به گوشش رساندند که در خزاین ملوک هند کتابی است که از زبان پرنده‌ها و حیوانات و درندگان و حشرات جمع کرده‌اند که پادشاهان در اداره امور و گسترش عدل و داد و از بین بردن دشمنان به آن نیاز پیدا می‌کنند و آن را عمده هر نیکی و سرمایه هر علم، راهنمای هر منفعت و کلید تمام حکمتها می‌دانند. همانطور که برای ملوک بسیار پر فایده است برای مردم عادی نیز منافی دارد، این کتاب را کلیله و دمنه می‌گویند.

آن خسرو عادل، همش را بر این گذاشت تا آن را ببیند. دستور داد که مردی را پیدا کنید که هم زبان هندی و هم فارسی را بداند و اجتهاد او در علم شایع باشد و برای این کار مهم نامزد و کاندید شود.

مدت درازی جستجو کردند، آخر جوانی را به نام برزویه پیدا کردند که تمام این خصوصیات را داشت و در علم طب نیز معروف بود.

پادشاه او را به حضور طلبید و فرمود: پس از تأمل بسیار و مشورت و استخاره تو را برای کار مهمی انتخاب کردیم چرا که عقل و خرد و کفایت و زیرکی تو معلوم است و حرص تو در کسب علم و هنر مقرر است.

می‌گویند که در هندوستان چنین کتابی است، می‌خواهیم که آن را به همراه کتابهای دیگر هندیان به این سرزمین انتقال دهید، باید آماده شوی تا برای این کار بروی و با انواع حيله و نیرنگ آن را از هند خارج کنی.

مال فراوانی به همراهی تو می‌فرستیم تا هر چقدر که احتیاج بود خرج کنی. اگر مدت اقامت تو در آن جا طولانی شد و به مقدار بیشتری نیاز داشتی بگو تا برایت بفرستیم یاکی نیست که حتی تمام خزاین را نیز ببخشیم.

سپس دستور داد تا روز خوب و مبارکی را برای حرکت او تعیین کردند و او برای این منظور به راه افتاد. به همراه او پنجاه کیسه و در هر کیسه ده هزار دینار قرار داد، سپس تمام لشکریان و بزرگان برای بدرقه او رفتند.

برزویه با نشاط فراوانی این کار را شروع کرد. وقتی به مقصد رسید نزدیک درگاه پادشاه رفت او به تمام مجالس علما و دانشمندان و محافل مردم عامی

می‌رفت و در مورد دانشمندان و فلاسفه می‌پرسید. هر جا اختلاطی می‌کرد و با رفق و مدارا با آنها زندگی می‌کرد و چنین وانمود می‌کرد که برای طلب علم هجرت کرده و برای شاگردی به هر جا می‌رفت اگرچه از علم بهره کافی داشت ولی مانند نادانان در آن دقت می‌کرد.

دوستان زیادی پیدا می‌کرد و هر کدام را به انواع روش‌ها آزمایش می‌کرد تا اینکه دوستی انتخاب کرد که از بقیه باهتر و عاقل‌تر بود. دوستی‌اش را با او تا سرحد کمال رساند تا اینکه پس از زمان کمی میزان دوستی و شفقت او را شناخت و فهمید که حقیقتاً اگر کلید این راز را به او بدهد و قفل اسرار را پیش او باز کند کرم و مروت و دوستی را به نهایت می‌رساند پس با او دوست شد.

وقتی مدتی گذشت و پایه‌های دوستی آنها محکم شد و صلاحیت این امانت و محرمانه او در این راز مشخص شد به اکرام و محبت او اضافه کرد و در حق او بسیار نیکی کرد.

یک روز گفت: ای برادر راستش من هدف و مقصودم را تا این لحظه از تو پنهان کردم.

هندو جواب داد: همین طور است، تو گرچه مراد خود را پنهان کردی ولی من آثار آن را می‌دیدم که دلت راضی نمی‌شد که آن را بگوئی. حالا که خودت شروع کردی اگر بگویم عیب نیست. مانند روز روشن است که تو آمده‌ای تا از کشور ما ذخایر با ارزش و نفیسی را ببری و شهرت را به گنج‌های حکمت پشتگرم کنی و بنای آن را به مکرو حيله گذاشته‌ای.

من در صبر و تحمل تو خیره ماندم. انتظار داشتم تا مگر در حین صحبت کلمه‌ای بر زبانت بیاید که حاکی از مقصودت باشد ولی این طور نشد با این هوشیاری و بیداری تو، اعتقاد من به دوستی و برادری با تو محکم‌تر شد چون کسی نمی‌تواند این همه احتیاط و خرد و خودداری داشته باشد. مخصوصاً در غربت و جایی که نه کسی او را می‌شناسد و نه او کسی را می‌شناسد.

عقل مرد را با هشت خصلت او می‌توان شناخت: اول به زیادی صبر و مدارا، دوم با خویش‌داری و حفظ جان؛ سوم اطاعت از پادشاهان عادل و طلب رضایت خاطر و آسایش آنها؛ چهارم موضع شناختن راز و آگاه شدن بر محرمانه دوستان؛ پنجم تلاش در کتمان راز خویش؛ ششم درد رگه پادشاه چاپلوسی کردن و با

حرفهای خوب دوست پیدا کردن؛ هفتم بر زبان خود مسلط بودن و به اندازه صحبت کردن؛ هشتم در محافل خاموش و ساکت بودن و دور شدن از گفتن چیزی که نپرسیده‌اند، چون اظهار آن به پشیمانی می‌رسد.

هر کس که به این خصلتها آراسته شد شاید به حاجت خود برسد و در برآورده کردن چیزی که دوستان از او خواستند موفق شود و به آن شاد شود.

این مسائل همه در تو هست و مشخص شد که دوستی تو با من برای این مقاصد بود. لیکن هر کس که به این فضایل آراسته باشد اگر در همه موارد رضایت او را طلبید و به آنچه که به فراغ و آسایش او منجر می‌شود مبادرت کرد دور از عقل و کرم نیست. هر چند که این درخواست، ترس را بر من مستولی کرد چون خطر بزرگ و کار مهمی است.

وقتی برزویه دید که هندو از نقشه او با خبر شده، حرفش را رد نکرد و جواب نرمی به او داد و گفت: من برای بیان این راز اصول و مقدماتی را در نظر گرفته بودم و کاملاً برنامه‌ریزی کرده بودم. آماده شده بودم که ترس را کنار بگذارم و بی رو در بایستی هدفم را بگویم و با دوستی و یاری تو پیروز برگردم. ولی تو به یک اشاره همه فکرم را فهمیدی و من را از زیاده‌گویی بی‌نیاز کردی و خودت برای رفع نیاز من پیش‌قدم شدی. از کرم و مروت تو همین بر می‌آید و امید من هم در دوستی با تو همین بود. اگر خردمندی در قلعه‌ای پناه بگیرد تا اطمینان پیدا کند که بنای آن محکم است و یا به کوهی برود که از حمله آب و ربودن باد در امان باشد، عیبی به او نسبت داده نمی‌شود.

هندو گفت: هیچ چیز نزد خردمندان در مقام و منزلت دوستی نیست و هر جا نیاز باشد باید برای آن رنج و تکلف دیده شود و جان و مال در راه آن داد. اما کلید همه غرض‌ها پوشاندن اسرار است. هر رازی که نفر سومی در آن محرم نشود از فاش شدن در امان می‌ماند. اما وقتی نفر سومی آن را شنید بی‌شک در دهانها می‌افتد و دیگر امکان کتمان و پوشاندن آن نیست. امیر المؤمنین علی (ع) می‌فرماید:

کل علم لیس فی القرطاس ضاع کل سر جاوز الاثنین شاع
{یعنی: هر دانشی که روی کاغذ نیاید از بین می‌رود و هر رازی که از میان دو نفر تجاوز کند شایع می‌شود.}

مثال آن مانند ابر بهاری است که در میان آسمان پراکنده می‌شود و در هر

طرف تکه‌ای نمایان است، اگر کسی از راز خبر داد، به ناچار باید آن را تصدیق کرد، چرا که انکار آن، در خیال نمی‌گنجد.

من از دوستی باتو چنان شادم که هیچ چیز با آن برابر نیست، اما اگر کسی از آن اطلاع پیدا کند برادری ما چنان از بین می‌رود که با مال و منال جبران نمی‌شود چون ملک ما بسیار تندخو و نکته بین است و از گناهان کوچک هم نمی‌گذرد و آن را عقوبت می‌کند چه برسد به جایی که گناه بزرگ باشد.

برزویه گفت: بزرگترین رکن مودت پوشاندن اسرار دوستان است. من در این کار محرم دیگر ندارم و به وفای عهد و زیرکی تو اعتماد دارم و می‌فهمم که خطر بزرگی است، اما به مروت و جوانمردی آن لایقتر است که من را به این آرزوها برسانی، اگر برایت رنجی در این راه پیش آمد آن را کوچک بدانی و تحمل کنی و از مشکلات جوانمردی و بزرگواری بدانی.

تو می‌دانی که فاش کردن این راز از طرف من ممکن نیست ولی تو از نزدیکان و آشنایان می‌ترسی که اگر آگاه شوند تو را در خشم ملک می‌اندازند. ولی گمان کنم که خبر پخش نمی‌شود و مشکلی برایت پیش نمی‌آید.

هندو خوشحال شد و کتابها را به او داد. برزویه با ترس و هراس زیادی کار را شروع کرد و زمان زیادی مشغول نوشتن شد و مال بسیاری را نیز در این راه خرج کرد و از روی این کتاب و کتابهای دیگر نسخه‌ای برداشت.

فرد امینی را پیش انوشیروان فرستاد و او را از موضوع مطلع کرد. انوشیروان بسیار خوشحال شد و فرمود: هر چه زودتر به دربار برود تا حادثه‌ای آن شادی را مکدر نکند.

فوراً نامه‌ای فرستاد که: باید برای برگشتن عجله کنی و استوار و کامروا برگردی. آن کتاب را خوب نگاهدار چون خاطر ما نگران آن است. چاره‌عاقله‌ای هم برای بیرون آوردن آن کتاب بیندیش که خداوند بنده‌های عاقلش را دوست دارد. عقل هم با تجربه و احتیاط و صبر جمال می‌گیرد.

نامه را مهر کردند و به دست قاصد دادند و تأکید کردند که از راههای عمومی دوری کند تا آن کاغذ به دست دشمن نیفتد.

نامه به دست برزویه رسید و او با عجله برگشت. وقتی به دربار رسید، کسری را با خبر کردند. او در همان لحظه برزویه را پیش خود خواند.

برزویه شرط خدمت را به جا آورد و زمین را بوسید. ملک به گرمی حال او را پرسید.

کسری (پادشاه) بادیدن رنج و سختی که در چهره برزویه مشخص بود دلش سوخت و گفت: ای مرد بزرگ، قوی دل باش و بدان که خدمت تو جایگاه بسیار خوبی پیدا کرده و قابل ستایش است. حالا برو و یک هفته استراحت کن، سپس به دربار بیا تا آنچه لازم است فرمان دهیم.

وقتی روز هفتم شد، دستور داد تا تمام اشراف و علما به دربار آمدند. برزویه را نیز دعوت کردند و دستور داد که این کتاب باید برای حاضران خوانده شود. وقتی خواندند همه حیرت کردند و برزویه را ستایش کردند و خدای عز و جل را برای میسر شدن این هدف شکر کردند.

کسری دستورات را درهای خزاین را باز کردند و برزویه را قسم داد که بی هیچ ملاحظه‌ای برود و هر چقدر که می‌خواهد بردارد.

برزویه خاک را بوسید و گفت: حسن نظر و صداقت پادشاه من را از مال بی‌نیاز کرده است. کدام مال این ارزش را دارد که بنده‌نوازی پادشاه شامل حال من شد. اما چون سوگند در میان است از جامه‌خانه خاص، برای مباحات یک دست لباس خوزستانی که مانند جامه ملوک هست را برمی‌دارم.

سپس گفت: اگر من در این راه مشقتی را تحمل کردم و روزگار را در بیم و هراس گذراندم، با امید بدست آوردن رضا و آرامش خیال ملک برابم آسان می‌گذشت.

از دست بندگان جز تلاش و کوشش صادقانه کاری بر نمی‌آید و الا انجام و اجرای کار و رسیدن به مطلوب جز به سعادت ذات و همراهی بخت ملوک ممکن نیست. کدام خدمت می‌تواند شایسته آن باشد که در زمان غیبت و نبودن من به خانواده‌ام لطف و کرم داشتید. اما یک حاجتی دارم که در برابر عواطف ملکانه ارزشی ندارد و اگر با قضا هم مقرون شود عزت دنیا و آخرت من فراهم می‌شود و ثواب و ثنای آن برای ایام مبارک ملک ذخیره می‌شود.

انوشیروان گفت: اگر توقع داشته باشی که در ملک مشارکت کنی به تو می‌بخشم، بی‌محابا بگو هر چه می‌خواهی.

برزویه گفت: اگر ملک صلاح بداند به بزرگمهر دستور دهند تا فصل

جداگانه‌ای را به نام من اختصاص دهند که در آن به شرح حال من و شغلم و مذهب و نسَبم بپردازد، تا شرف من بنده، در روزگار جاوید بماند و بندگی من برای ملک هم ابدی شود.

کسری و حاضران شگفت زده شدند و به همت بلند و عقل کامل برزویه ایمان آوردند و همه به اتفاق به این نتیجه رسیدند که او استحقاق این منزلت را دارد. به دستور کسری بزرجمهر را آوردند. به او گفت: تو صداقت و خیرخواهی و نهایت اخلاص برزویه را می‌دانی و خطر بزرگی را که به فرمان ما انجام داد را فهمیده‌ای، می‌خواستیم که پاداش آن را از اموال دنیوی به نحو احسن بدهیم و از خزاین خود به او سهمی بدهیم، ولی او هیچ کدام را نپذیرفت. خواسته او این است که در این کتاب فصلی با نام او وضع شود، طوریکه تمام احوال او از تولد تا الآن که مقام و منزلت هم صحبتی با ما را پیدا کرده است در آن بیاید. ما این خواسته او را پذیرفتیم و دستور می‌دهیم که در اصل کتاب آن را بگنجانی. وقتی نوشتی و کارت تمام شد اعلام کن تا مجمع بزرگی تشکیل دهند و آن را برای همه بخوانند. با این کار تلاش و اجتهاد تو هم در کارها برای علما و اشراف معلوم می‌شود. وقتی کسری چنین دستوری داد، برزویه سجده شکر گذاشت و در حق پادشاه دعا‌های خوبی کرد و رفت.

بزرجمهر این فصل را به همان ترتیب که دستور گرفته بود آماده کرد و آن را با انواع تکلف آراست و به ملک خبر داد. آن روز همه جمع شدند و بزرجمهر در حضور برزویه و تمامی اهل مملکت این فصل را خواند.

ملک و حاضرین هم آن را پسندیدند و بزرجمهر را تحسین کردند. ملک به او هدایای گرانبهایی از نقدینه و جواهر و لباس‌های خاص بزرگان داد ولی بزرجمهر جز لباس چیزی را قبول نکرد.

برزویه دست و پای انوشیروان را بوسید و گفت: خدای تعالی همیشه ملک را مطابق کام دوستان بدارد. وعزت دنیا و آخرت به او عنایت کند. نیکوئی پادشاه با این کرامت شایع‌تر شد و من بنده با آن خوشحال و شرمند شدم. خوانندگان این کتاب از آن فوایدی می‌برند البته اگر دلیل نقل آن را بشناسند و بدانند که اطاعت از ملوک و خدمت کردن به پادشاه بهترین کار است زیرا شریف

کسی است که خسروان روزگار او را مشرف می‌کنند و در دولت خود او را می‌شناسانند.

این کتاب در شانزده باب است، اصل آن که هندیها داشته‌اند، ده باب بوده ولی آنچه که فارس‌ها به آن افزودند شش باب است که ذکر می‌شود. ۱- باب شیر و گاو ۲- باب تفحص و جستجوی کار دمنه ۳- باب کبوتر طوقی ۴- باب جغد و زاغ ۵- باب بوزینه و لاک‌پشت ۶- باب زاهد و راسو ۷- باب موش و گربه ۸- باب ملک و چکاوک ۹- باب شیر و شغال ۱۰- باب شیر و تیرانداز.

آنچه که فارس‌ها به آن ملحق کرده‌اند شش باب است: ۱- باب ابتداء کلیله و دمنه ۲- باب برزویه طیب ۳- باب زاهد و مهمانش ۴- باب بلار و براهمه ۵- باب زرگر و گردشگر ۶- باب شاهزاده و یارانش

ولله الحمد اولاً و آخراً و الصلوة علی نبیه محمد و آل الطیبین الطاهرین.